

حق مردن یا حق کشته شدن؛ نگاهی به موضوع قتل‌های ترحم آمیز

حسین میرمحمد صادقی

چکیده

جرایم علیه تمامیت جسمانی، که از زمره جرایم خشونت آمیز می‌باشند، علیه جسم و جان، یعنی علیه آنچه که (برخلاف مال) تنها دارایی واقعی انسان و جزیی از وجود اوست، ارتکاب می‌یابند. از این رو از قدیم‌الایام در نظام‌های حقوقی مختلف، مجازات‌های سنگینی برای مرتکبان این دسته از جرایم پیش‌بینی شده است.

بدیهی است هرگاه صدمات وارده به مرگ قربانی بیانجامد، به ویژه آنجا که مرتکب چنین نتیجه‌ای را به طور مستقیم یا غیرمستقیم قصد کرده باشد، بر شناخت و زشتی عمل افزوده می‌شود و برچسب قاتل بر پیشانی مجرم نقش می‌بندد. قتل، انسان را از عزیزترین دارایی وی، یعنی حیات، محروم می‌سازد و تنها جرمی است که صدمه ناشی از آن غیرقابل جبران است و آثار آن نه تنها بر خود شخص، بلکه بر دوستان و خانواده وی و حتی بر جامعه قابل توجه می‌باشد. شناخت و زشتی قتل، از جمله، در میزان مجازات این جرم در کشورهای مختلف (اعم از اعدام، قصاص، حبس ابد یا حداقل حبس طولی‌المدت) منعکس شده است.

علی‌رغم این که، با توجه به آنچه که گفته شد، سنگینی مجازات قتل عمد قابل توجیه می‌باشد، لیکن عادلانه بودن چنین مجازاتی برای قتل‌های ترحم آمیزی که جهت رهایی دادن کسانی ارتکاب می‌یابد که به دلیل ابتلا به بیماری زجرآور و صعب‌العلاج زندگی سراسر رنج و مشقتی را سپری می‌کنند و خواهان مرگ خود هستند، به شدت مورد تردید است. از همین رو، در کشوری مثل هلند، قانونی در سال ۲۰۰۱، اجازه ارتکاب برخی از این گونه قتل‌ها را با وجود شرایطی داده است و در کشورهای دیگر، مثل انگلستان، علی‌رغم نپذیرفتن صریح چنین مسأله‌ای، در عمل راه‌هایی در قانون برای تخفیف این گونه مرتکبان وجود دارد.

در این مقاله سعی در اثبات این نکته شده است که، علی رغم عدم تاثیر انگیزه شرافتمندانه در مجازات ثابت قصاص، راهایی برای محکوم نکردن این گونه قاتلان به ارتکاب قتل عمدی و تحمیل مجازات قصاص بر آنها در حقوق ایران وجود دارد. یکی از این راهها، استناد به ماده ۲۶۸ «قانون مجازات اسلامی» است که در تایید آن می توان به نظرات برخی از فقیهان نیز استناد کرد. از اینها گذشته، راه دیگری که برای پرهیز از برخوردی همسنگ با برخورد انجام شده با قاتلان معمولی در مورد مرتکبان قتل های ترحم آمیز وجود دارد، تشکیک در احراز رابطه سببیت می باشد، زیرا اکثر این گونه قتل ها با «ترک فعل» رخ می دهد، یعنی مرتکب، مانعی در مقابل مرگ ایجاد نکرده، نه این که باعث مرگ شده باشد.

در مقاله حاضر، مجموعه این راه حل ها به تفصیل مورد بررسی و تحلیل قرار خواهند گرفت و نتیجه گرفته خواهد شد که، علی رغم این که شاید نتوان برای کسی حق کشته شدن را قائل شد، لیکن بسیاری از موارد قتل های ترحم آمیز، عبارت از «اجازه مردن دادن» و نه «کشتن» قربانیان می باشد و حکم به تحقق قتل عمدی در این گونه موارد دادن، آسان و منصفانه نیست.

واژگان کلیدی

جنایت؛ قتل؛ رضایت؛ ترحم آمیز؛ قصاص.

حق مردن یا حق کشته شدن؟ نگاهی به موضوع قتل‌های ترحم‌آمیز

جرایم علیه تمامیت جسمانی از زمره جرایم خشونت‌آمیز می‌باشند. این جرایم علیه جسم و جان، یعنی علیه آنچه که (برخلاف مال) تنها دارایی واقعی انسان و جزیی از وجود اوست، ارتکاب می‌یابند. از این رو از قدیم‌الایام در نظام‌های حقوقی مختلف مجازات‌های سنگینی برای مرتکبان این دسته از جرایم پیش‌بینی شده است. این سخت‌گیری در قانون حمورایی، به عنوان قدیمی‌ترین قانون مدون بشر که سابقه‌ای چهار هزار ساله دارد، در شریعت موسی «علیه السلام» و سایر ادیان، در قوانین حاکم در تمدن‌های قدیمی (مثل ایران و روم باستان) در فقه اسلامی و نیز در قوانین امروزی کشورها مشاهده می‌شود.^۱

بدیهی است هرگاه صدمات وارده به مرگ قربانی بیانجامد، به ویژه آنجا که مرتکب چنین نتیجه‌ای را به طور مستقیم یا غیرمستقیم قصد کرده باشد، بر شناخت و زشتی عمل افزوده می‌شود، و برجسب قاتل بر پیشانی مجرم نقش می‌بندد. قتل انسان را از عزیزترین دارایی وی، یعنی حیات، محروم می‌سازد و تنها جرمی است که صدمه ناشی از آن غیرقابل جبران است. حتی در صدمات جسمانی دائمی، قربانی ادامه حیات می‌دهد و چه بسا، با دریافت خسارت قابل توجه، بتواند زندگی شاد و پرثمری را در پیش گیرد. لیکن مرگ، صدمه نهایی و غیرقابل جبران است و آثار آن نه تنها بر خود شخص، بلکه بر دوستان و خانواده وی، و حتی بر جامعه، قابل توجه می‌باشد. شناخت و زشتی قتل، علاوه بر جلب توجه شارعان مذاهب و قانون‌گذاران جوامع، موجب توجه ویژه ارباب جراید و رسانه‌ها و سازندگان فیلم‌ها و سریال‌ها به آن شده است. آنان، علی‌رغم کثیرالوقوع نبودن جرم قتل^۲، با عنایت به توجه خاص مردم به این جرم، اخبار مربوط به آن و جریان محاکمه قاتلان را به‌طور گسترده‌ای بازتاب می‌دهند. پرفسور اُشورث^۳، حقوقدان کیفری مشهور

انگلستان، اهمیت جرم قتل را در قالب این کلمات بیان کرده است، «... مرگ، صدمه نهایی است. همین نهایی بودن ایجاب می‌کند که مرگ را شدیدترین صدمه‌ای که می‌تواند به دیگری وارد شود دانسته و کسی را که، بدون هیچ عذر یا توجیهی، آن را به دیگری تحمیل می‌کند گناهکارترین مجرم بشناسیم» (اشورت، ۲۰۰۳، ص ۲۵۶).

اهمیت جرم قتل عمدی نه تنها از میزان مجازات پیش‌بینی شده برای آن در نظام‌های حقوقی مختلف (اعم از قصاص، اعدام، حبس ابد یا، حداقل، حبس طولی‌المدت)^۴ قابل درک است، بلکه مقررات ماهوی و شکلی دیگری نیز بر آن دلالت دارد. از جمله این که در برخی از کشورها، مثل ایران و انگلستان، اگرچه مجوز ارتکاب قتل عمدی نمی‌باشد.^۵ به علاوه، در قوانین کشور اخیرالذکر، جرم قتل (چه عمدی و چه غیرعمدی) از زمره جرایمی است که اتباع این کشور به دلیل ارتکاب آن، در هر نقطه‌ای از جهان، در انگلستان مورد پیگرد کیفری قرار می‌گیرند،^۶ و گاه این جرم بدون توجه به تابعیت قاتل، مثلاً به دلیل ارتکاب یافتن در جریان اعمال تروریستی، در انگلستان قابل تعقیب و مجازات است.^۷ بعضی از کشورها، مثل ایالات متحده آمریکا نیز آمریکایی بودن مقتول را، براساس آنچه که اصل تابعیت منفعل^۸ نامیده می‌شود، موجب صلاحیت محاکم آمریکا برای رسیدگی به جرم، بدون توجه به محل ارتکاب آن، می‌دانند. در حالی که مثلاً صرف آمریکایی بودن مالباخته در جرم کلاهبرداری یا سرقت و نظایر آنها، موجب صلاحیت یافتن دادگاه‌های آمریکا برای رسیدگی به جرایم مذکور نمی‌شود.^۹

در حقوق ایران نیز برخی از مقررات شکلی، نشانگر اهمیت جرم قتل عمدی می‌باشد. از جمله اینکه، به موجب ماده ۳۵ «قانون آیین دادرسی دادگاه‌های

مردن یا هر کشته شدن؟ نگاهی به موضوع قتل‌های نرحم‌آمیز

عمومی و انقلاب در امور کیفری» مصوب سال ۱۳۷۸، در این جرم «هرگاه قرائن و امارات موجود دلالت بر توجه اتهام به متهم نماید، صدور قرار بازداشت موقت الزامی است». به همه آنچه که گفته شد باید این کلام بلند پروردگار را افزود که «هر کس دیگری را بدون اقتضای قصاص یا بدون آنکه فسادی کرده باشد بکشد، چنان باشد که همه مردم را کشته است...» (مائده، آیه ۳۲). آیه‌ای دیگر به کسی که مومنی را از روی عمد بکشد وعده خلود در آتش و عذاب بزرگ را داده و وی را مشمول غضب و لعنت خداوند دانسته است (نساء، آیه ۹۳). روایاتی هم از پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» مبنی بر این که قتل مومن از زوال دنیا نزد خداوند عظیم‌تر است و اینکه اگر همه اهل زمین و آسمان در قتل مومنی شرکت داشته باشند، خداوند همه آنان را به جهنم می‌برد نقل شده است.^{۱۰} شاید از همین روست که جرم قتل و سایر جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص در لسان فقیهان جنایت نامیده شده، که این واژه خود نشانگر شدت زشتی این جرم است.

۱- نقش رضایت قربانی در قتل: دو دیدگاه مختلف

آنچه که موضوع بحث ما در این مقاله می‌باشد آن است که آیا چنین شدت عملی در برخورد با مرتکبان قتل در مواردی که این جرم با رضایت قربانی یا از روی ترحم نسبت به او ارتکاب می‌یابد نیز قابل توجیه می‌باشد یا خیر؟ به‌طور کلی باید گفت که در جنایات علیه نفس و مادون نفس، برخلاف جرایمی مثل تجاوز جنسی (زنای به عنف) یا سرقت و نظایر آنها، که رضایت فرد موجب عدم تحقق جرم از سوی مرتکب می‌شود، رضایت قربانی از مرتکب سلب مسئولیت نمی‌کند. مجلس اعیان انگلستان در پرونده‌هایی مثل «براون»^{۱۱} در سال ۱۹۹۴ و «امت»^{۱۲} در سال ۱۹۹۹ ایراد جراحات به دیگران در نتیجه تمایلات

سادومازوخیستی (یعنی مبتنی بر جنون آزاررسانی یا آزار بینی، که معمولاً با لذت جنسی همراه است) را حتی با رضایت قربانی جرم محسوب کرده است. بنابراین، در پرونده «اورسبی»^{۱۳} در سال ۱۹۹۱، عمل زنی که آلت تناسلی معشوق خود را، با رضایت وی و برای نیل به لذت جنسی، سوراخ کرده بود ایراد جرح محسوب شد. همین طور، در آلمان، زن بیماری که سالها از سردرد رنج برده بود به غلط تصور می‌کرد که سردرد وی ناشی از پرشدگی دندانهایش می‌باشد، و بنابراین، ضمن مراجعه به یک دندانپزشک، از وی خواست که همه دندانهای پر شده او را بکشد. دندانپزشک سعی کرد که وی را نسبت به غلط بودن باورش قانع سازد ولی موفق نشد، و بر اثر اصرار بیمار، دندانهای فک بالای او را کشید. دادگاه آن دندانپزشک را، علی‌رغم رضایت بیمار، به ایراد صدمه جسمانی محکوم کرد.^{۱۴}

بنابراین، کشتن دیگری و جراحی وارد کردن به وی، حتی بر اثر درخواست یا چه بسا التماس و با رضایت خود او، در بسیاری از کشورها جرم و قابل مجازات می‌باشد و در برخی از کشورهای دارای مجازات ثابت برای جرم قتل، با چنین قاتلانی مثل سایر قاتلین برخورد می‌شود.

برخورد یکسان با این افراد، نسبت به سایر قاتلان، مورد تأیید اخلاق‌گرایانی قرار دارد که سلب حیات از دیگری را در هر حال عملی غیراخلاقی و نوعی دخالت در کار پروردگار، و به علاوه، باعث سوء استفاده‌های احتمالی و عدم حمایت جدی از اشخاص آسیب‌پذیر می‌دانند. از سوی دیگر، افرادی که در عمل با معضل بیماری که هیچ‌امیدی به بهبودی نداشته و باید زندگی پر درد و رنج و مشقتی را تا زمان مرگ سپری کنند روبرو هستند، معتقد به عدم برخورد یا برخورد بسیار ملایم با این‌گونه قاتلان هستند. در هلند، قانون طی سالهای اخیر اجازه ارتکاب برخی از این‌گونه قتل‌ها را با وجود شرایطی داده است.^{۱۵}

در کشور سوئیس نیز نه تنها قانون در این مورد برخورد ملایم‌تری را برگزیده است، بلکه کلینیک‌هایی برای کمک به افرادی که مایل به سلب حیات خود می‌باشند تاسیس شده است که با شرایطی این کار را تسهیل می‌کنند. بدین ترتیب، این‌گونه افراد که برای خودکشی نیازمند کمک دیگران هستند، گاه از کشورهای مثل انگلستان، که در آن نه تنها کشتن ترحم‌آمیز قتل عمدی محسوب می‌شود، بلکه کمک به خودکشی دیگری نیز طبق «قانون خودکشی» حداکثر چهارده سال حبس دارد،^{۱۶} به سوئیس سفر کرده و در آنجا از مساعدت دیگران برای سلب حیات خود بهره‌مند می‌شوند. برای مثال، روزنامه دیلی میل، چاپ لندن، در یکی از شماره‌های خود از انجام تحقیقات به وسیله پلیس انگلستان در مورد یک پزشک عمومی که با بیماران خود چنین قراری را برای سفر به سوئیس و بستری شدن در یکی از کلینیک‌های شهر زوریخ جهت خودکشی می‌گذاشته است خبر می‌دهد.^{۱۷} این پزشک، در مصاحبه با خبرنگار این روزنامه، کار خود را کاملاً انسانی دانسته و اظهار می‌دارد که بعضی از بیماران، قبل از مرگ، طی نامه‌هایی که برای او ارسال کرده‌اند از راهنمایی و مساعدت وی برای خودکشی آنها تشکر کرده‌اند. همین روزنامه، از وضعیت زن^{۱۸} شصت و شش ساله‌ای گزارش می‌دهد که به دلیل بیماری صعب‌العلاج خود به همراه دو دختر و یک پسرش به زوریخ سفر کرده، و پس از آنکه در طول روز با هم به نقاط دیدنی شهر می‌روند، در هنگام شب گرد میز شام جمع می‌شوند و مادر، در میان اندوه فرزندانش، مایع مسموم را، که با کمک آنها تهیه شده است، سر می‌کشد و جان می‌بازد.

سلب مشفقانه حیات دیگران در انگلستان، علاوه بر پزشکان، گاه به وسیله افرادی ارتکاب یافته است که سال‌ها از همسران یا خویشان شدیداً بیمار خود پرستاری کرده و یک‌باره در شرایط خاصی به کشتن آن‌ها، چه بسا بر اثر اصرار

خودشان، اقدام کرده‌اند. نمونه این موارد در پرونده «کوکر»^{۱۹} رخ داده بود. شوهری سال‌ها مراقبت از همسر شدیداً بیمار خود را برعهده گرفته و زن بارها از وی خواسته بود که او را بکشد و از درد و رنج‌های بی‌بخشد. شوهر مدت‌ها در مقابل این درخواست مقاومت کرده ولی، نهایتاً، با گذاشتن بالشی بر روی صورت زن موجب مرگ وی شده بود. دادگاه استیناف اظهار داشت که، پس از محکوم شدن کسی به ارتکاب قتل عمدی، قاضی هیچ چاره‌ای جز تعیین مجازات حبس ابد برای مرتکب ندارد. برای پرهیز از این نتیجه نامطلوب در موارد مشابه، کمیته تجدیدنظر در حقوق جزا^{۲۰} در چند سال گذشته پیشنهاد کرد که جرم خاصی تحت عنوان «کشتن عطوفت‌آمیز» با حداکثر مجازات دو سال حبس ایجاد شود. کمیته منتخب مجلس اعیان در مورد اخلاق پزشکی^{۲۱} در سال ۱۹۹۴، ضمن بررسی این پیشنهاد، آن را رد کرد. لیکن معمولاً محاکم به دلیل آنکه چنین افرادی را در حد قاتلان عادی قابل سرزنش نمی‌دانند و موضع انعطاف‌ناپذیر حقوق انگلستان را در این مورد نمی‌پسندند، با استفاده از راه‌هایی که در قانون وجود دارد، این افراد را از تخفیف‌هایی برخوردار می‌کنند. از جمله معمول‌ترین این راه‌ها استناد به قاعده «مسئولیت تخفیف یافته»^{۲۲} می‌باشد^{۲۳}، که مطابق حقوق انگلستان از سوی متهمی قابل استناد است که هر چند در لحظه ارتکاب جرم مجنون نبوده لیکن، به دلیل شرایط گوناگون، از نوعی اختلال دماغی رنج می‌برده که وی را از توانایی تصمیم‌گیری صحیح محروم می‌ساخته است. در صورت پذیرش چنین دفاعی، محکومیت متهم از قتل عمدی به قتل غیرعمدی و در نتیجه مجازات وی از حبس دائم به حداکثر حبس دائم (بسته به نظر قاضی) تقلیل می‌یابد. در نتیجه استفاده از چنین شیوه‌هایی، طبق آمار ارائه شده از سوی وزارت کشور انگلستان به کمیته منتخب مجلس اعیان، در فاصله سال‌های ۱۹۸۲ الی ۱۹۹۱، در بیست و دو پرونده

مردن یا کشته شدن؟ نگاهی به موضوع قتل‌های زحم‌آميز

مشمول بر قتل‌های ترحم‌آمیز، صرفاً یک رای قتل عمد داده شده است.^{۲۴} (اشورت، ۲۰۰۳، ص ۲۸۹) دلیل عمده مخالفت کمیته منتخب مجلس اعیان با پیشنهاد کمیته تجدیدنظر در حقوق جزا دایر بر ایجاد جرم خاص «قتل ترحم‌آمیز» با حداکثر مجازات دو سال حبس در انگلستان آن بود که، با توجه به این آمار، راه‌های موجود در حقوق انگلستان برای رهایی دادن این‌گونه افراد از مجازات ثابت حبس ابد کافی به نظر می‌رسد. البته، در رد این استدلال، می‌توان گفت که حداقل از لحاظ نظری، حتی در صورت محکوم شدن مرتکب به قتل غیرعمدی به جای قتل عمدی، امکان تعیین مجازات حبس ابد برای وی از سوی قاضی وجود دارد، زیرا حداکثر مجازات قتل غیرعمدی حبس ابد می‌باشد. به همین دلیل، گاه پزشکان و مسئولان بیمارستان‌ها، که قصد قطع دستگاه‌های کمک حیات از بیماران را دارند، برای پرهیز از مورد تعقیب واقع شدن، اقدام به اخذ مجوز از دادگاه می‌کنند. برای مثال، پرونده «بلاند»^{۲۵} در انگلستان در سال ۱۹۹۳ مربوط به بیماری بود که به مدت سه و نیم سال در حال گذراندن یک زندگی نباتی، بدون هیچ‌گونه احتمال بهبودی، بود. اولیای بیمارستان، پس از کسب رضایت والدین بیمار، از دادگاه درخواست صدور اجازه قطع دستگاه‌های کمک حیات و تغذیه و تنفس مصنوعی را نمودند. مجلس اعیان رای داد که کشتن چنین بیماری با یک فعل مثبت، مثل تزریق سم و نظایر آن، قطعاً قتل عمدی خواهد بود. لیکن در اینجا ما با یک ترک فعل روبه‌رو هستیم.^{۲۶} ضمن این که وظیفه قانونی پزشک، مشتمل بر طولانی کردن مدت معالجه در مواردی که منافع بیمار آن را ایجاب نکند نمی‌باشد، و در نتیجه پزشک، با قطع دستگاه‌ها، وظیفه خود را نقض نکرده است. مجلس اعیان با این استدلال صدور دستور قطع دستگاه‌ها را از بدن بیمار مورد ابرام قرار داد. این رای را باید در مقابل تصمیمی قرار داد که به موجب آن در سال ۲۰۰۶ قاضی

دادگاهی^{۲۷} در انگلستان، درخواست اولیای بیمارستان را برای قطع دستگاه تنفس مصنوعی از یک کودک بیمار مبتلا به ضایعه نخاعی (که همه طول عمر خود غیر از هفت هفته اول را در بیمارستان گذرانده بود) رد کرد، زیرا علائمی وجود داشت که کودک، علی رغم دردی که گاه تحمل می کرد، از بودن در کنار والدین و برادر و خواهر چهار و پنج ساله اش لذت می برد. در این پرونده، برخلاف پرونده اول، پدر و مادر کودک با درخواست اولیای بیمارستان مخالف بودند و از تصمیم دادگاه استقبال کردند.

در حقوق آلمان نیز دادگاه دادگاهها قطع دستگاههای کمک حیات بیمار را قابل توجیه دانسته اند. در یک مورد، پزشک معالج زن هفتاد ساله ای که از زمان حمله قلبی در سال ۱۹۹۰ آسیب مغزی دیده و هیچ عکس العملی از خود نشان نداده و امیدی هم به بهبودی وی نمی رفت، به فرزند آن زن در سال ۱۹۹۳ پیشنهاد کرد که تغذیه ی وی تنها به یک چای در روز تقلیل یابد. فرزند، که به یاد می آورد که مادرش هشت سال قبل به وی گفته بود که هیچ گاه نمی خواهد در حالت بی هوشی روی تخت بیمارستان بیفتد، با این امر موافقت کرد. پرستاری که از این توافق بین پزشک و پسر بیمار مطلع شده بود مراتب را به اطلاع مقامات رسانید، و آن دو توسط دادگاه بدوی به شروع به قتل محکوم شدند. لیکن دادگاه تجدیدنظر،^{۲۸} ضمن نقض محکومیت، پرونده را به دادگاه بدوی مسترد کرد تا دادگاه مذکور با توجه به این نکته رای خود را صادر کند که در مورد بیماران مبتلا به بیماری های مهلک، در صورت احراز رضایت ضمنی بیماری که قادر به اعلام رضایت صریح نیست، می توان به معالجه ی وی خاتمه داد. رضایت ضمنی بیمار با توجه به عواملی مثل اظهار نظر قبلی بیمار، اعتقادات مذهبی وی، ارزش های شخصی او، نظرش در مورد طول حیات مورد انتظار و میزان درد و رنجی که تحمل

می‌کند قابل احراز می‌باشد.^{۲۹} در برخی از کشورها مثل هلند، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، قانون به طور خاص اجازه ارتکاب قتل‌های عذوفت‌آمیز را با وجود شرایط خاصی داده است.^{۳۰} در کشورهای دیگری مثل اسکاتلند، با توجه به عدم تصریح قانون، نظرات مختلفی بین حقوقدانان وجود دارد، به طوری که برخی این‌گونه قتل‌ها را عمدی و برخی دیگر آنها را سبک‌تر از قتل عمد محسوب می‌کنند.^{۳۱}

۲- دیدگاه فقهای اهل سنت

فقهای اهل سنت نظرات مختلفی در مورد قتل ناشی از رضایت مجنی علیه ابراز کرده‌اند. برخی از آنها، که از جمله یکی از دو نظر پذیرفته شده در مذهب مالکی است، چنین قتلی را عمدی و آن را مستوجب قصاص می‌دانند. نظر دیگر، که در مذهب حنفی پذیرفته شده است، در چنین مواردی قصاص را قابل اجرا ندانسته و تنها دیه را قابل پرداخت می‌دانند. از سوی دیگر، در مذهب حنبلی چنین قتلی نه موجب قصاص و نه موجب دیه می‌باشد، زیرا مقتول در واقع خود مسبب قتل خودش شده است.^{۳۲}

۳- موضع حقوق ایران و فقه امامیه

در حقوق ایران، هرچند که انگیزه شرافتمندانه قاتل که کشتن قربانی را به هدف رها ساختن وی از درد و رنج شدید و چه بسا با اصرار و التماس وی انجام داده است، هیچ تاثیری در مجازات ثابت قصاص ندارد، لیکن، با توجه به اینکه عرف مردم و وجدان سلیم انسان، عدم تفکیک بین قتل‌های شریانه و قتل‌های ترحم‌آمیز

را نمی‌پذیرد، باید بررسی کنیم که آیا می‌توان راه‌هایی را برای پذیرش چنین تفکیکی یافت.

به نظر می‌رسد که چنین امکانی وجود داشته باشد. از جمله این راه‌ها، استناد به ماده ۲۶۸ «قانون مجازات اسلامی» مصوب سال ۱۳۷۰ است. این ماده می‌تواند در مواردی که مقتول صراحتاً یا تلویحاً درخواست سلب حیات خود را کرده است مورد استناد قرار گیرد، زیرا در چنین حالتی وی در واقع حق قصاص خود را ساقط و قاتل را عفو کرده است و بنابراین تحت شمول ماده ۲۶۸ قرار می‌گیرد، که به موجب آن، «چنانچه مجنی علیه قبل از مرگ، جانی را از قصاص نفس عفو نماید، حق قصاص ساقط می‌شود و اولیای دم نمی‌توانند پس از مرگ او مطالبه قصاص نمایند.»

ماده ۲۶۸ فوق‌الذکر جانشین ماده ۵۴ «قانون حدود و قصاص»، مصوب سال ۱۳۶۱ شده است، که مقرر می‌داشت، «با عفو مجنی علیه قبل از مرگ، قصاص ساقط نمی‌شود و اولیای دم می‌توانند پس از مرگ او قصاص را مطالبه کنند.» این حکم بر این اساس توجیه می‌شد که حق قصاص نفس با مرگ ایجاد می‌شود و قبل از ایجاد آن نمی‌توان آن را اسقاط نمود، زیرا مصداق «اسقاط مالم یجب» خواهد بود. لیکن، علی‌رغم این توجیه و شاید تحت تاثیر آنچه در تحریرالوسیله آمده است، که به موجب آن مجنی علیه می‌تواند بگوید که از جنایت و سرایت آن عفو کردم (عفوت عنها و عن سرایتها) (موسوی الخمینی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۵۵۲) و با قبول این واقعیت که گاه انسان حق اجرا و اعمال حقی را که هنوز ایجاد نشده است از خود سلب و در واقع دیگری را پیشاپیش بری می‌نماید، موضع مقنن در سال ۱۳۷۰ کاملاً در ماده ۲۶۸ «قانون مجازات اسلامی» تغییر یافت. مبنای این حکم آن است که قصاص اولاً و بالذات حق مجنی علیه است، که با توجه به مردن

او به ورثه منتقل می‌شود. به همین دلیل است که ادای دیون مقتول (حتی در حالت جنایت بر مرده) از محل دیه صورت می‌گیرد.^{۳۳} برخی با استناد به کار رفتن کلمات «مجنی علیه» و «عفو» (به جای اذن) در ماده ۲۶۸، معتقدند که این ماده محدود به حالتی است که جنایتی وارد شده و مجنی علیه، پس از ورود جنایت ولی قبل از مردن، جانی را عفو می‌نماید، و آن را شامل حالتی که قربانی قبل از انجام هر جنایتی جانی را عفو می‌کند و در واقع به او اذن ارتکاب جنایت را می‌دهد، نمی‌دانند، زیرا در این حالت نه تنها حق مستقر نشده بلکه سبب آن هم هنوز ایجاد نشده است تا بتواند اسقاط شود. لیکن نگارنده معتقد است که همان ملاک و ادله‌ای که مبنای سقوط قصاص در صورت عفو جانی توسط مجنی علیه پس از ارتکاب جنایت و قبل از سرایت آن می‌باشد، مبنای سقوط قصاص در صورت رضایت پیشاپیش مجنی علیه به ارتکاب جنایت هم خواهد بود و تفاوت قائل شدن بین دو حالت توجیهی ندارد. استفاده مقنن از کلمه «مجنی علیه» را هم نمی‌توان به معنی آن دانست که عفو باید پس از مجنی علیه واقع شدن قربانی رخ داده باشد، همان‌طور که اگر فرضاً مقنن می‌گفت، «چنانچه مقتول قبل از مرگ جانی را از قصاص نفس عفو نماید...»، کسی نمی‌توانست از این جمله این‌طور استنباط کند که، با توجه به به کار رفتن واژه «مقتول»، تاکید مقنن بر عفو از سوی قربانی بعد از کشته شدن او بوده است! (البته طبق اطلاعات موجود در لایحه جدید قانون مجازات اسلامی، این ماده به شکلی بازنویسی شده است که تنها شامل عفو پس از وقوع اولیه جنایت شود).

بدیهی است عدم قصاص در صورت عفو یا رضایت مجنی علیه، نافی حرمت نیست و می‌توان افرادی را که با رضایت قربانی موجب مرگ یا ورود جراحت به وی شده‌اند، براساس مواد ۲۰۸ و ۶۱۲ «قانون مجازات اسلامی» (در مورد قتل) و

ماده ۶۱۴ و تبصره ۲ ماده ۲۶۹ (در مورد جنایات مادون نفس) به مجازات حبس تعزیری محکوم کرد.^{۳۴} لیکن جایگزین شدن دیه به جای قصاص در چنین حالتی مورد تردید است. از یک سو می‌توان گفت، که با توجه به لزوم توافق جانی و مجنی علیه برای تبدیل قصاص به دیه، جز در مواردی که مجنی علیه با جانی توافق کرده باشد که ضمن دریافت دیه از قصاص می‌گذرد، اولیای دم حق دریافت دیه را هم نخواهند داشت. لیکن، در جهت رعایت بیشتر حقوق اولیای دم، می‌توان قائل به آن شد که در صورت گذشت مجنی علیه از قصاص این مجازات، بنا به حکم قانون، غیرقابل اجرا دانسته شده است و در چنین مواردی دیه، بدون نیاز به توافق جانی، جایگزین قصاص می‌شود، همان‌طور که مثلاً در قتل فرزند توسط پدر چنین است. این نقطه نظر در صورت تصویب پیش‌نویس لایحه جدید قانون مجازات اسلامی، که اساساً اولیای دم را از همان ابتدا مخیر به قصاص یا دیه کرده است، تقویت می‌شود.

پذیرش تفکیک بین قتل‌های شریانه و قتل‌های عذوفت‌آمیز، به ویژه در مواردی که قتل عذوفت‌آمیز با ترک فعل، مثلاً عدم ارائه داروها یا وسایل حیاتی به بیمار از سوی پزشک یا پرستار، انجام می‌شود، از این هم قابل توجه‌تر به نظر می‌رسد. عدم این تفکیک به معنی آن است که پزشک یا پرستاری که با قطع داروها و ابزار حیاتی یا با ندادن دارو وسایل ضروری به بیمار رنجوری که هیچ امیدی به بهبود او نیست موجب مرگ او می‌شود، قاتل عمدی محسوب شود، زیرا وظیفه قراردادی یا قانونی آنها، مستلزم انجام فعل بوده است؛ در حالی که این افراد را نمی‌توان هم سنگ قاتلان دانست. آنها صرفاً با این کار خود مانع مرگ طبیعی بیمار - آن هم به درخواست خود وی - نشده و در واقع اجازه داده‌اند که او راحت بمیرد، نه این که باعث مرگ وی شده باشند، و در نتیجه احراز رابطه

مردن یا حق کشته شدن؟ نگاهی به موضوع قتل‌های نرحم‌آمیز

سببیت بین این ترک فعل آنها و نتیجه حاصله (یعنی مرگ) مشکل و حتی غیرممکن خواهد بود. زیرا بیماری، پیری، جراحت و نظایر آنها موجب مرگ شده است و نه عدم معالجه یا عدم ارائه دستگاه‌های کمک حیات و یا حتی قطع آنها. به قول صاحب جواهر «ترک فعل‌ها در صورتی که علت تلف غیر آنها باشد موجب ضمان نمی‌گردند...» (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۴۲، ص ۱۵۳) چون تلف همیشه مستند به وجود مقتضی است و نه عدم مانع. در تایید این نظر، که تفاوت‌گذاری بین قاتلان شرور و آنهایی که با درخواست و رضایت قربانی (حتی اگر قبل از ایراد جنایت اولیه به وی ابراز شده باشد) موجب سلب حیات وی می‌شوند، اشاره به نظرات دو تن از فقهای معاصر، مفید به نظر می‌رسد. در مورد اول پاسخ این سؤال که «آیا جایز است کسی به بدن شخص دیگر با اذن خودش زخم و یا جرحی وارد کند یا خیر؟» به این شکل داده شده است که:

«شروعاً جایز نیست شخصی بدن شخص دیگر را مجروح نماید ولو این که خود شخص اذن داده باشد، مگر در مقام معالجه؛ ولی اگر در فرض سؤال جرح و یا زخمی به بدن شخص وارد شود، دیه ثابت نیست، چون در جرح عمدی قصاص ثابت است نه دیه و در مورد مزبور ثبوت قصاص هم معلوم نیست، مگر در غیربالغ که اذن او مؤثر نیست و اذن ولی هم اثر ندارد، بنابراین در غیربالغ قصاص ثابت می‌شود» (مدنی تبریزی، ۱۴۲۶، ص ۴۴۶-۴۴۵).

جمله زیر نیز از یکی دیگر از فقهای معاصر در مورد موضوع مورد بحث ما قابل توجه است:

«... در بعضی از مصادیق مساله، انسان نمی‌تواند راحت به این معنی فتوی دهد، مثلاً مریضی که به افراد التماس می‌کند که مرا راحت کن، آن فرد هم با اینکه تمایل ندارد، از روی نهایت ترحم و تلافی بر خودش تحمیل می‌کند، اینجا حکم به

قصاص قدری مشکل است ... لذا احتیاط واجب آن است که به دیه تصالح کنند».^{۳۵}

نتیجه

با توجه به آنچه که گفتیم، تفاوت قائل شدن بین کسی که با رضایت و چه بسا بر اثر التماس کسی، که متحمل درد و رنج فراوان است، وی را می‌کشد، و کسی که با شرارت و قساوت، و چه بسا بی‌اعتنا به التماس‌های کسی، وی را از بزرگ‌ترین سرمایه‌اش، یعنی حیات، محروم می‌سازد، با مبانی عدل و انصاف سازگار است. این سازگاری در موارد مشتمل بر ترک فعل یا شبه ترک فعل (مثل در اختیار قرار ندادن یا قطع کردن داروها یا دستگاه‌های کمک حیات به ویژه از سوی پزشکان و سایر افراد کادر درمانی و یا نزدیکان بیمار) که مبتلا به ترین حالت از قتل‌های ترحم‌آمیز می‌باشد، آشکارتر و قابل درک‌تر است. علی‌رغم این که می‌توان از قوانین موجود ایران و آموزه‌های فقهی برای این تفاوت‌گذاری و در واقع عدم اجرای قصاص علیه این‌گونه مرتکبان استفاده کرد، لیکن وجود یک قانون جامع برای تعیین ابعاد این مسأله کاملاً ضروری است. در چنین قانونی باید تکلیف مجوزهایی که باید برای این اقدام اخذ شود و شرایط اعطای آنها مشخص گردد، و به علاوه، برای مرتکبانی که بدون انجام اقدامات مذکور در قانون، لیکن از روی ترحم و عطف و چه بسا با درخواست دیگری، موجب سلب حیات وی شده‌اند، مجازات‌هایی کمتر از قصاص در نظر گرفته شود. قانونگذار ایران نباید چشم‌ها را بر آنچه که، طبق شنیده‌ها، هر از چندی در برخی از بیمارستان‌ها رخ می‌دهد و دستگاه‌های کمک حیات بیماران قطع می‌شود فرو بندد، بلکه باید، با پذیرش این واقعیت، آن را قانونمند کند، تا هم حقوق بیماران و هم حقوق

مرتکبان به بهترین صورت رعایت شود. این شیوه قبلاً در مورد سقط جنین‌هایی که معلول یا ناقص الخلقه‌اند آزموده شده است. فائق آمدن مقنن بر نظرات قبلی که تحت هیچ شرایطی سقط جنین را مجاز نمی‌دانست، و اقدام مقنن به تصویب «قانون سقط درمانی» در سال ۱۳۸۴ و پیش‌بینی صدور اجازه سقط درمانی با تشخیص قطعی سه پزشک متخصص و تأیید پزشک قانونی مبنی بر بیماری جنین یا تهدید جانی مادر، باعث شده که اقدامی که قبلاً به وفور، لیکن به شکل غیرقانونی و در شرایط غیربهداشتی، انجام می‌شد، تحت کنترل قرار گرفته و در شرایط بهداشتی، زیر نظر افراد متخصص انجام گیرد. بدین ترتیب اقدام مشابه مقنن در مورد قتل‌های عذوفت‌آمیز ضروری به نظر می‌رسد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای مثال، نگاه کنید به مواد ۱۹۶ به بعد مجمع القوانین حمورابی. منع ارتکاب قتل یکی از ده فرمان حضرت موسی (ع) بوده است.
- ۲- برای مثال، در کشور پنجاه میلیون نفری انگلستان در هر سال حدود ۷۵۰ مورد پرونده قتل تشکیل می‌شود و حدود ۴۵۰-۵۰۰ فقره محکومیت وجود دارد. به طور دقیق‌تر، تعداد قتل‌ها (اعم از عمدی و غیرعمدی) در سال ۱۹۹۵ به ۷۵۳، در سال ۱۹۹۶ به ۶۸۱ و در دوازده ماه منتهی به ژوئیه ۱۹۹۷ به ۶۸۰ فقره بالغ شده است. ر.ک:
- Hom Office, Criminal Statistics, England and Wales 1997(1998) (cm.4162) ch.4; Alan Read and Peter Seago Criminal Law (London: Sweet & Maxwell, 2002) p.384; W. Wilson, Criminal Law (London: Longman, 1998) p.356.
- 3- Ashworth
- ۴- این چهار نوع مجازات برای جرم قتل عمدی، به ترتیب، در فقه اسلامی، حقوق ایران قبل از انقلاب (ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی سابق) حقوق انگلستان، و کشورهایی مثل پرتغال یا بعضی از کشورهای آمریکای لاتین، که به موجب قانون اساسی خود اعمال مجازات حبس ابد یا هر مجازات نامعین دیگر را ممنوع می‌دانند، پیش‌بینی شده است. در انگلستان بخش ۳۶ قانون جرم و بی‌نظمی (Crime and Disorder Act) مصوب سال ۱۹۹۸ با لغو مجازات اعدام برای دو جرم خیانت به کشور و دزدی دریایی.
- ۵- ر.ک. ماده ۲۱۱ قانون مجازات اسلامی، مصوب سال ۱۳۷۰.
- 6- Section 9, Offences Against the Person Act, 1861; Section 3, The British Nationality Act, 1948.
- 7- Section 4, The Suppression of Terrorism Act, 1978.
- 8- Passive Personality Principle.
- ۹- در مورد اصول مختلف حاکم بر تعیین صلاحیت کیفری محاکم، ر.ک. حسین میرمحمد صادقی، دادگاه کیفری بین‌المللی (تهران؛ نشر دادگستر، ۱۳۸۳) صص ۸۲-۶۱.
- ۱۰- از جمله نگاه کنید: ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۱۷.
- 11- Brown [1994] 1 AC 212
- 12- Emmett, 1999
- 13- Oversby, 1991 (Oxford University Press, 3rd ed. 2003) f 311 Legal System and Laws
- 14- N.G. Foster, German

- 15- The Termination of Life in Reuest and Assistance in Suicide (Review Procedure) Act, 2001
- 16- Suicide Act, 1961
- 17- Daily Mail, 26.1.2006 and The Sun, 25.1.2006
- 18- Anne Turner
- 19- Cocker [1989] Crim LR740.
- 20- Criminal Law Revision Committee
- 21- House of Lords Select Committee on Medical Ethics.
- 22- Diminished Responsibility
- 23- See, A.Ashwoth(ed), Rethinking English Homicide Law (Oxford University Press) P.12
- 24- See, A.Ashworth, Principles of Criminal Law, P.289
- 25- Airedate Hs Trust V.Bland [1993] Ac789
- ۲۶- در واقع در این پرونده مجلس اعیان قطع دستگاه‌های متصل به بیمار را یک ترک فعل محسوب نموده و آن را همسنگ عدم ارائه این دستگاه‌ها به بیمار از همان ابتدا دانسته است.
- 27- High Court
- 28- BGH
- 29- N.G.Foster , German Legal System and Laws,P312
- 30- The Termination Of Life in Request and Assistance in Suicide (Review Procedure) Act.
- 31- G.H.Gordon, Criminal Law (Edinburg,3rd ed.2001)Vol.II,P332
- ۳۲- جهت تفصیل، ر.ک. عبدالقادر عوده، التشریح الجنائی الاسلامی (بیروت: موسسه الرساله) ج ۲، ص ۸۳ به بعد.
- ۳۳- تبصره ماده ۴۹۲ قانون مجازات اسلامی در مورد دیه ی جنایت بر مردهٔ مسلمان مقرر می‌دارد، «دیه مذکور در این ماده به عنوان میراث به ورثه نمی‌رسد بلکه مال خود میت محسوب شده و بدهی او از آن پرداخت می‌گردد و در راه‌های خیر صرف می‌شود.»
- ۳۴- به نظر دکتر حسین آقایی‌نیا در جرایم علیه اشخاص، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۴) ص ۱۶۴، اسقاط حق قصاص از سوی مجنی علیه مطابق ماده ۲۶۸ را می‌توان به معنی زوال وصف مجرمانهٔ قتل عمدی ندانسته و مرتکب را مشمول ماده ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی دانست. البته به نظر ایشان، «چنین تفسیری با نظر مقتن، مفاد ماده و اصول حقوقی چندان سازگار نیست.» دلیل این ناسازگاری بر نگارنده حاضر پوشیده است.
- ۳۵- سید علی خامنه‌ای، جزوه درس خارج فقه، کتاب قصاص، جلسه ۱۰۱.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
مجمع قوانین حمورابی.
میرمحمدصادقی، حسین. (۱۳۸۳). دادگاه کیفری بین المللی، تهران: نشر دادگستر.
ترمذی، سنن، ج ۴.
عوده، عبدالقادر. (بی تا). تشریح الجنائی الاسلامی، بیروت: موسسه الرساله، ج ۲.
موسوی الخمینی، روح الله. (۱۳۶۶). تحریر الوسيله، تهران: دارالعلم، چاپ دوم، ج ۲.
آقای نی، حسین. (۱۳۸۴). جرایم علیه اشخاص، تهران: نشر میزان.
نجفی، محمدحسین. (۱۳۶۷). جواهر الکلام فی شرح الشرایع الاسلام، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، چاپ سوم، ج ۴۲.
مدنی تبریزی، یوسف. (۱۴۲۶ق). کتاب القضاء، قم.
Hom Office, Criminal Statistics, England and Wales 1997(1998) (cm.4162) ch.4.
Alan Read and Peter Seago Criminal Law (London: Sweet& Maxwell,2002).
;W.Wilson,Criminal Law (London: Longman,1998).
A.Ashworth, Principles of Criminal Law (Oxford University Press,4th ed.2003).
N.G.Foster , German Legal System and Laws.

یادداشت شناسه مؤلف

حسین میرمحمد صادقی؛ دانشیار دانشگاه شهید بهشتی و مدیر گروه حقوق جزا و جرمشناسی دانشکده حقوق.

نشانی الکترونیکی: H_sadeghi@sbu.ac.ir

تاریخ وصول مقاله: ۱۳۸۹/۲/۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۴/۱۷